

استقلال در «رزمین دکن فرو برده بتاخمت و قزائی غبار شورش
برانگیخته بود (دستوری یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتزاع
قلع سیوا همک برگماشمت و از قصبه پونه بمشایش قلعه پورندههر^(۲)
در روز مال روانه گردید دلیر خان (که مقدمه الجیش فیروززی بود)
از قتل سانور گذشته نزدیک بدان مکان در صدد نزل بود که^(۳)
ناگاه فوج از اعدای نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحمامه
بهادرانه قاب مقارعت نیارده جنگه بگریز کوهه بجانب کوهه
(که آن هر در قلعه بر فراز آن بود) کشید - دلیر خان جنگ کفان
و خصم افکنان بران کوهه برآمد - و به پیارت را طعمه شمشیر گردانید
و معمره (که در کمر کوهه بود - و آنرا ماچی گویند)^(۴) آتش زده
بهم محاصره پیش رفت *

چون مردم هر در حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند
خان مزبور پامی همک نکشیده^(۵) بیادری شاهامت و بصالت
متصل حصن پورندههر رسیده عجاله موجال بر بسمک - و چون
چندس در محاصره هر در حصار به نهدن آرائی و هنگامه افزائی
گذشت یک برج قلعه روزمال بصدمات متواتر توپها انهدام
یافت - دلیر خان مردم خون را تحریض بیورش نموده بر فراز
آن برج بر آردن - محافظان بزینهار در آمدند - سیوا بر جهه

(۲) در [بعضی جا] پورندههر آمده - و در [بعضی نسخه] پورندهاور (۳) در
[بعضی نسخه] سانور (۴) نسخه [ب] ماچی (۵) در [بعضی نسخه] کشوده *

و كوشش كار طلبان آگاه گشته دانست كه عدت قريب حصن پور زده ر
 (كه بصيارى از اقربا و مردم كازى او دران محصور بودند) حاضر
 خواهد گشت - براجى طرح آشتى انداخته ملاقى گرديد - و آن قلعه را
 با قلاع ديگر پيشكش نمود - و چون دائرخان هنوز بپاى حصار
 اقامت داشت راجه سيوار را نزد خان مذكور فرستاد - و او بعد
 ملاقات در صد اسب با ساز طلا و يراق با ساز مرصع و دو نفوز
 از نفائس اقمشه او را داده رخصت نمود - و پس از انصرام
 اين مهم در هراولى راجه بنهب و قاراج ولايت بيجاپور پرداخته
 عادل شاهيه را مالشها بجزا داد - چون ازان كار را پرداخت بنابر
 هنگامه شاه عباس ثانيا (كه بعزم سپاه كشي و رزم آزمائي
 دايمه فرستادن لشكر بمرحد هندوستان اظهار ميكرد) باكثر سران
 و سپه دازان احكام طالب عز صدور يافت - و خان مذكور نيز
 در سال نهم حسب الطلب برجفاح سرعت و استعجال روانه گشت
 از درياى نرپده گذشته بود كه از نيرنگى تقدير حيات محتار
 شاه ايران سپري گرديد - و نايرا آشوب باظفا گرائيد - دائرخان
 بوصول برياغ با جمعى از امرائى پادشاهي كه همراه داشتى عطف
 عنان بچالپ چانده و ديوكده نمود - مانجى ملازميندار چانده
 بوصياء عجز و ابتهال بملاقات آمد - و از كار آگهي و معامله شناسي
 برسم جرمانه مبلغ يك كرور روپيه را از نقد و جنس متعهد شد
 و پنج لك روپيه بطريق شكرانه بخان مذكور متقبل گرديد - و قرار

یافت که هر ساله دو لک روپیه پیشکش به مرکز والا هندی سازد
و قلعه مانگ نرک را (که از حصون متبذره سرحد اوست)
معمار سازد *

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفتاد لک روپیه رجه پیشکش
بوصول رسید و ایصال ^(۲) هشت لک روپیه دیگر نیز در مدت دو ماه
و بیست لک روپیه باقی را بپرداخت سه سال قرار داد زمیندار را
(که مریض و علیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود)
با رام سنگه که پسر جانشینش مرخص ساخت . و چون
کوکمب سنگه زمیندار دیوگده (که پانزده لک روپیه سنوات ماضی
بر ذمه او جمع بود) نیز سر بر خط ایلی و انقیاد گذاشت
سه لک روپیه بوسه جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرری
هر ساله بر وی معین نمود . در آن اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب
عادل شاه و تاخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکوز خاطر اسم
خون را در اوزنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند
که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال دهم
از سرحد دیوگده روانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامه‌های او
در دیار دکن بر السنه و افوازه ضمیمه و شریف دایر و سایر اسم
و در جنگ (که خان جهان کوکلتاش را بهراولی دایر خان آنطرف
آب بهیمره بمساکر بیجاپور واقع شد) تلاشهای نمایان و ثباتهای

(۲) نسخه [ج] و ایصال هشت لک روپیه باقی را *

یا ہرجا (کہ ازان رستم زمان ظہور یافت) موجب تحسین و آفرین
دوسمک و دشمن گردید *

گویند دران عرصہ کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و گیر
گرم گردید کہ تا چند کرور خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان
دلبران بود * * * * *

* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی *

* همه دشمن یا شیدہ چوگان و گوی *

و پس ازان (کہ عرصہ ^(۲) بر فوج پاشاہی تنگ گردید) ناچار بافرونی
ہمت و درستی حواس راھے (کہ در چہار پنج روز بالای پشمت
فیلان و اسپان جنگ کنان بدنہاں بیجاپوربان طی نموده بودند)
در سه ہفتہ بر رفتار قہقری رجعت نمودند - و چون نلعة سالہیر
مضاف بکلانہ بدسنت غنیم افتادہ بود بانتراع آن متوجہ گشتہ
ہرچند سعی بکار بود سودمند نہ افتاد - و جانگزائی آب و ہوا
آن ضاع بتضییع و ہلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل
مقصود برخاسمک - و در سال ہیزدہم ^(۳) باستانہوس خلافت چہرہ
دولت افروخت - و از تغیر عابد خان بصوبہ داری ملتان رخصت
یافت - و در سال نوزدہم آن صوبہ بہ قبول شاہزادہ محمد اعظم ^(۴) شاہ
مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیدہ بمساق دکن مرخص گردید
چون سال بیستم خانجہان بہادر ناظم دکن معاتب شد خبر داری

(۲) نلعة [ب] عرصہ فوج (۳) نلعة [ب] معظم *

آن دیار بآن سردار نامدار مفوض گشت - که تا زمین صوبه دار
 مهمات آنجا بصوابدید از تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم
 با افواج حیدرآباد در آویخته پیکار سخت دست داد - خدمتگاری
 (که عقب فیل نشسته بود) بزخم بان جان در باخت - و آتش بان
 در گردان خان مزبور افتاده از آب چهاگل فرو نشاند - و بسیاری
 از طرفین در آن روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن
 تردادش قلعه منگل سرزده از تصرف سیوای بهونسله برآمد - و در
 سال بیست و ششم (که بلدا اوزنگ آباد مطرح الویله عالمگیری
 بود) او را با سران دیگر بدلاق بیجاپور تعین نموده تا رسیدن
 محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - در آن ایام بیماری
 شدید کشیده در مبادی سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۴) یکمزار
 و نود و چهار بجایید سرا شتافت *

اگرچه مشهور آنست (که خاندان بعضی آثار خود هری
 و سرکشی ازو تفرس نموده مسمومش فرمود) اما آنچه بتتحقیق
 پیوسته این حرف پرتوی از فرغ راستی ندارند - بعضی نکات
 برانند که برادرزاده اش بتبدیل حی (که معتاد داشت) کارش
 تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیبت و شجاعتی (که
 سپاهگری هیچ یکی را بخاطر نمی آورد) از دلیر خان حساب
 بر میداشت - گویند هنگامی (که او با شاه عالم در دکن بود) شاهزاده

خواست که او را با خود همداستان ساخته عام خودسری برافرازد
 دایرخان سران بپسید - سرگوانی طرفین دنا خوشی انجامین
 دایرخان برسم یلغر روانه حضور گشت - و شاهزاده بتعاریب
 قطره نمود - چون عرضی دایرخان از نظر پادشاهی گذشت (که
 پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفتن نموده احرام
 حضور بستم) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز (سین) که این
 افغان پرشر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بهالش
 او روانه شدم (بوصول این عرض پادشاه را غریب اضطرار
 در گرفت - و مکرر بتوضیحات رفت - همت خان چون از سن صبا
 تربیت یافته دوش در کنار پادشاهی بود و بسیار گستاخانه عرض
 میکرد پادشاه گفت - که اینهمه ندان - چرا حضرت اینقدر اضطرار
 میفرمایند - پادشاه نذد شده فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست
 مشکل آنست که میدان باهم ساخته بشود - و فرجه (که سردارش
 دایرخان باشد) در مقابل او غیر از خود دیگری را نمی بینم - پس
 هرگاه مرا با او سرکار افتد جنگ دو سر دارم *^(۲)

بالجملة خان مذکور قومی هیکل و بسیار زرورند بود - حکایتهای
 غریب از قوت و اشتیاق او اشتهار تمام دارند - و برالروس خود
 بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه
 و یاری طالع از ابتدای امر تا انتها اوج پیمایی دولت و شوکت

ماند - هیچگاه سیلیبی زمانه نخورد - و ذلت و خواری نکشید
پسرانش کمال الدین و فتح معمر - در صومالی در جنگ ووزچال
بیجاپور بکار آمد *

• دلیر خان عبدالرؤف میانه •

نبدیره زادگ بهلول خان میانه است - که در عهد جنک مکانی
بروزگار پادشاهی کامیاب شده بمنصب در هزار و پانصدی هزار
سوار مرتقی گشت - سال دوم جلوس اعلی حضرت چون
خانجهان لودی متوهم شده راه فرار گزید از نیز با نظام الملک
دکنی پیوسته نوکری از اختیار کرد - و چندس در مقابله افواج
پادشاهی ساحت کجروی پیمود - پستر با عادل خان بیجاپوری
توسل جهته چاکر ار شد - سال هفتم در محاصره دولتآباد شوخیها
نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگی یافت
و پس از در گذشتن او پورش عبدالکریم بهرداری و خطاب بهلول
خان نام بر آورد - و چون دالی بیجاپور طفل بود و اختیار کارها
بدست دیگرے نامبرده با اجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط
بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان (که میرزا راجه
جهسنگه بتخریب ساک بیجاپور تعین گردید) نامبرده از سرداران
فوج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم (که
خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشی

مدار عایه دولت سکندر عادل خان با او طرح مصالحت انگیزته در کنار بهیمره آمده و ازین طرف بهادر کوکلتاش شتافته باهم ملاقات کردند . و صبیحہ خواص خان با نصیری خان پسر کوکلتاش مذکور منسوب شده هر دو بجایهای خود برگردیدند (بهلول خان از خواص خان نفاق در دل جا داده خواست او را در راه دستگیر سازد - از ازین معنی آگاهی یافته شباشب روانه بیجاپور گردید - پستور (که بهلول خان متصل بلاد مذکور (سید) او سررشته بزرگی از دست نداده باستقبال بر آمد - بهلول خان بتقریب او را نظر بند ساخت - پس ازان دور دور او شد - و فیما بین دکنیان و افغانه نفاق بر ملا گشته کار بزد و خورد کشید - بعضی از دکنیان بفوج پادشاهی ملاحظه گشتند - و اکثر بوالی حیدرآباد رجوع آردند - باستماع خبر مقید گردیدن خواص خان بهادر کوکلتاش بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراهم آورده بر اماکن متعلقه بیجاپور آمد - و فیما بین او و بهلول خان عبدالکریم کشش و کوشش بسیار کرة بعد اولی بوقوع پیوست - سال بیستم چون کوکلتاش طلب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضه ائتدار دایر خان در آمد بمذاست قومیت هر دو با یکدیگر همزبان شده قاصد حیدرآباد گردیدند - و با دکنیان (که از جانب حاکم حیدرآباد آمده بودند) محاربات سترگ رو داد - درین ضمن بهلول خان به بیماری درگذشت - و پسرش عبد الرؤف بهردازی سر برافراخت - تا آنکه

سال بیستم و نهم خلد مکان بمحاصرہ بیجاپور پرداخت - سکندر عادل خان چار و ناچار بلده مذکور را حواله نموده ملازمه پادشاهی دریافت - او نیز شرف عتبه بومی اندرخته بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب دلیر خان لوامی مباحثات بر افراسخت و مدتها در تعیناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهی می پرداخت و سال چهل و هشتم از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار درجه بلندرتبگی پیمود - پس از ارتحال خلد مکان بظاهر توسل با محمد کام بخش حسته در تعلقه فوجداری خود سانور و بنکاپور (که سرکاره سمک از صوبه بیجاپور) رفته فرودکش نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان فوجداری و جاگیرداری سرکار مذکور شادکامی اندرخت - و پس از پورش عبد المجید خان (که در صوبه داری ناصر جنگ شهید بخطاب سطوت جنگ نامور شده) بدان تعلقه ارثی می پرداخت - چون بر آلکای دکن مرهته تسلط یافت چندین پرگنه از تعلقه مذکور در عوض چوتنه بدست او رفت - و قلیله باقی ماند - در حالت تحریر پسرش عبد الحکیم خان بدان اوقات بسر می رن - پسر دوم عبد الرحیم میانه عبد النبی خان اسمی - که کریمه و غیره محاللات صوبه حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پسرش عبد النبی خان کور بتعلقه مذکور سوانرازی یافت - پس از

(مآثر الامرا) [۵۹] (باب الدال)

برادرش عبدالمحسن خان عرف موجه میان (۲) که آخر بخطاب
اژئی سرافراز شده) بکار مزبور امتیاز یافته سالها رائق و فائق
صیادت آنجا بود . عبدالمجید خان نام پسر عبدالنبی خان کور ادرا
نظر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهته جنگ نموده
خود را بکشتن داد - پسرش عبدالعظیم خان بجای پدر نشستی
مرهته غالب آمده نیمه ملک متصرفه بعالت چوآنها گرفت - در
حالت تحریر [که سنه (۱۱۹۳) یکهزار و یک صد و نود و سه
هجری است] حیدر علی خان بر تعلقه او در دیده او را دستگیر
نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه بار بود بقبضه تصرف خود در آورد
اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزاده
بهلول خان عبدالکریم است - که سال هفتم جاوس خلد مکان
بفوج پادشاهی ملاحظه گشته بمنصب پنج هزاره و خطاب
اخلاص خان سر باند گردید - سال یازدهم (که دارود خان قوشی
بتعاقب سیوا بهونسله گام همک برداشت) او با معدوده در هرارلی
بجنگ پیوسته - و زخمی گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیری
تا سال بیستم و یکم حیات او مستفاد میشود *

• دیانت خان •

میر عبد القادر - مهین خلف امانی خان خوانی است

(۲) نسخه [۱] موجه میان (۳) نسخه [ب] عبدالعظیم خان (۴)

نسخه [ب] ذواب حیدر علی خان *

مستقیم احوال ثابت احوال بزرگانش سنجیده خصال بود - و بصدق
و راستی ممتاز - و بهزم و احتیاط امتیاز داشتی - در حین
حیات پدر بزرگوار بعهده خادگان در بارگاه خلافت سعادت
روشناسی اندوخت - و بگونه کاردانی و رشادت چهره روزگار
خوبش اندوخت - در آن هنگام (که والد ماجدش بتمشیت مهمات
دیوانی دکن می پرداخت) مشارالیه به بیوفائی بلده اردنگ آباد
قیام می فرمود - چون موکب عالمگیری بلده مذکور سایه وصول
الکند باحداثت شهر پناه آنجا (که دره اش هزار ذره که دو کوره
پادشاهی است) امعه ارشاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال
فوج فیروزی تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام
مطلوب خاطر پادشاهی بود مشارالیه بمیعاد چهار ماه بعهده
خود گرفته بصرف سه لک درپیه بانجام آورد - و پس از فوت
پدر از آنجا (که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحه
خاطر پادشاهی اتمام داشت) آن شاه قدر شناس تفقد احوال
هریک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور (که
اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود) باضافه نمایان مورد مراع
گردید - و چون برادر خردش میر حسین (که بیشتر مطرح انظار
الطاف خسروانی بود) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او
بدیانت خان فرق عزت برافراخت - و در سال سی و چهارم
بخدمت دیوانی موبجات دکن از انتقال موسوی خان میرزا معز

مربع نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیوم
برادرش امانت خان ثانی متصدی بذر سورت ازین جهان
فانی بنعمیم جاویدانی پیوسته او بایالت بذر مخطور لوی
کامروانی افراخت - و بعنائیت اضافه پانصدی بمذمت دو هزار
نوازش یافت ✓ اما تمشیت و کارگذاری مهمات آن بذر در پیشگاه
سلطنت درجه استحسان نیافت - بصرگرانی طلب حضور گردید
و بهتر بتفویض دیوانی دکن آب رفته بچو آمد - بعد واقعه
ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته
در اوزنگ آباد گذاشت ✓

از اختیار و اعتبار دیوانان ^(۴) آموخت چه توان گفت - نود و نه هزار
دام بدستخط خود تنخواه میکردند - و بهر که میخواستند زیاده
بر آن هم بدفعات تن می نمودند - و چون تنخواه جاگیر بدون
دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود از انجا [که غیر خان
فیروز جنگ (که در برابر قیام داشت) عمده ترس در دکن نبود]
هرگاه ضرورت میشد افراد تنخواهی قبول نزد او میرفت - و آن
نویسن بلذ مرتبه بهمین رجوع غیر متوقف بصدق نموده دستخط
میکرد - و پس ازان (که خلافت مرتبت بهادر شاه غازی پرتو و صل
بر مرز و بوم دکن افکند) دیوانی را بنام مرشدقلی خان مقور نموده
تا رسیدن او از بنگاله موسوی خان میرزا مهدی بنیابمک دخیل کار

گردید - و پس ازان (که خان مشارالیه ملازمی پادشاهی دریافت)
 بعزایم والا سرمایه اعزاز اندوخت - و چون توجه بعیدرآباد
 و استیصال کام بخش پیش نهاد عزیمت پادشاهی بود برخی اسامی
 محل در قلعه رمیخته بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم
 بخان مذکور مفوض گشت - و چون خالد منزل ازان طرف رجعت
 فرموده عام معارفت بهذوستان برافراخت خان مذکور (که توطن گزین
 خصمه بغیاد بود) بقلعه داری^(۲) قلعه ارک آنجا سرزشته فراغت
 و آسودگی بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلی خان از بنگاله
 بحضور رسید) از آنجا که دل بسته آن دیار بود دل نهاد این کار
 نگردید - و بغابر سوابق احسان خان نگران پناه بذل مجتهد نمود
 که بار دیگر دیوانی دکن نامزد خان مذکور گشت *

چون نوبت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانی دکن
 بهیدر علی خان خراسانی تعلق گرفت - پیش از آنکه او برسد آن
 مسافر عالم قدس بجوار ایزد بی همال پیوست - طرفه از فضل
 و کمال داشت - کتاب مستطاب مثنوی - مثنوی را تهرکا در مجلس او
 میخواندند - پسرش دیانت خان ثانی است - که درین صحیفه
 احوال آن مرحوم جدا بذوک قلم میگردد - از اولاد دختری (که
 نزد او محبوب تر بود) پسر صبیح کلان سید امانت خان معروف
 بارجمند خان است - که پدرش سید اتائی است میر احمد نام

والد او از ولایت توران آمده - صومری آید بهمت بلند و ذهن عالی
متصف - و بشعر و سخن مربوط - روزی چند بنیابت جد بزرگوار
پرداخته پس ازان بعیدر علی خان نقش صحبت او درست
نشسته فرجدارئی بپر داشت - و در گجرات از جانب خان مرپور
حکومت بتیلا^(۲) میگرد - چندی پیش ازین حسب التجویز
آصف جاه بمالئی اندور (که از محکلات مشهوره صوبه بیدر است)
ناموز گردید - درین اوقات از بے مددی روزگار و علت نزول ماء
(که بے عینک تبتین اشیا محال است) خانه نشین شد - درین
بیکاری و عطالت شوقی بکیمیا بهم رسانید - و اصطلاحات این فن
از کتب معتبره قوم خوب ورزید - اما حاصل آنرا (که در خزانه
غیب است - نه در دکان عطار) امیدوار - ذاک فضل الله
یوتیه من یشاد *

• داود خان •

و بهادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پنی - نامبرده
ابتدا بشیوه سوداگری بسرمی برد - پستر در سرکار حکام بیجاپور
نوکوشده باستصواب بهلول خان عبدالکریم میانه برتبه سرداری
فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشی با بهلول خان
شریک مصلحت بود - پس ازان خان مذکور اورا بظاهر جهت
کمک شیخ مذاج (که باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادینب

(۲) در [بعضی نسخه] بعیدر قلی خان (۳) نسخه [ب] بتیلا ده

سیدوا (رئیس شده بود) در بیابان برای فکر کشتن شیخ مزبور تعیین نمود. خضر خان پس از ملحق شدن در زمره ضیافت شیخ قرار دادند و او را طلب داشت. شیخ مزبور چون متصل خیمه رسید خضر خان بنا بر استقبال برآمد. شیخ (که از مضمور او آگاهی داشت) پیشدستی بکار برده او را از هم گذرانیده خون را در فوج رسانید. بهلول خان باستماع این معنی فوج بر سر دکنیان برده جنگ عظیم در آن آخر دکنیان دست توسل بوالی حیدرآباد دراز کرده بآن جانب رفتند. داؤد خان در آن ایام در قلعه نادرک بود. خانجهان کوکه ناظم دکن باستمال است او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلدسکان نوکری پادشاهی نموده بمنصب چهار هزارگی و خطاب خانی سرپاژند گردید. در بوندان و اقربانش بمنصب در خور سرفرازی یافتند و نادرک در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر، ضابط صوبه برار توار گرفت *

سال بیست و ششم بعد در آن سرکب سلطانی بدکن با اتفاق سلیمان خان برادر و زلمست خان عم خود (که عالی نام داشت) و سال هفتم جلوس خلدسکان نوکری پادشاهی و منصب هزار و پانصدگی سرفرازی یافته رفته رفته بمنصب پنج هزارگی و خطاب زلمست خان افتخار اندوخته بود (بدولت آستانبوس کامیاب گشت. و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدین به تنبیه فسادپژوهان مرهقه رخصت پذیرفتند. زلمست خان بخطاب بهادر خان

سرمایه ناموری اندرخت - و باتفاق روح الله خان بمحاصر قلعه
واکنگیره نامرد گشته سال سی و چهارم در مورچال بضررب بندوق
(که از قلعه رسید) جان بحق تسلیم نمود - پسرش عمرخان - که
آخر بقطاب زمامت خان چهارم عزت برافروخته در زمامت پورا
اردنگ آباد سکونت داشت - بعد فوتش چند پسر از او مانده بودند
در حالت تحریر هیچکس نیست - اما دارنده خان بتعیذاتین
ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعه چنچی^(۲)
و مبارزاتی (که با مقابله در داد) مصدر ترددات گردید - و سال
چهل و سیوم بنیابت فوجداری کرناک حیدر آباد (که اصالة
بذوالفقار خان مقرر بود) سرمایه افتخار اندرخت - و سال
چهل و پنجم فوجداری کرناک بیجاپور اصالة ضمیمه شد - سال
چهل و هشتم بنیابت محمد کلم بخش بصوبه داری حیدر آباد
چهارم عزت برافروخت - سال چهل و نهم (که پادشاه خون بر سر
قلعه واکنگیره شتافت) از حسب الطلب از چنچی آمده در گرفتن
قلعه مذکور خدمات شایسته و جرأتهای بجا بتقدیم رسانیده
مورد عاطفت گشت - و پس از ارتحال خلدسگان در جنگ کام بخش
با ذوالفقار خان شریک تردد نمود - سال سیوم جلوس خلدسگان
بنیابت خان مزبور بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار
دایانگهات معین گشت - و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهانپور

(۲) نسخه [ب] چنچی - و در [بعضی نسخه] چنچی *

و برار پایانهات اصاله بار مفرض شد - در برهانپور ^(۲) بایرین
خان همشیره زاده اش نائمه بود - و هیرامن بکسریه صاحب اختیار
و در برار همشیره زاده دیگر (که علازل خان نام داشت)
بنیامت می پرداخت *

و چون امور سلطنت بقبضه افتداز محمد فرخ سپر در آمد
سال اول بظلمت گجرات معین گردید - و چون صوبه داری دکن
بعصین علی خان امیرالامرا قرار یافت از عزیمت آن آکا نمود
درین ضمن داؤد خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را
ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نریده هر چند امیرالامرا بدر اصلاح زد
صورت نبست - و بیرون بلده برهانپور سال سیوم با جمعیت قابل
بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را زانده
صفها را برهم ساخت - دران آریز و سبیز مطابق سنه (۱۱۲۷)
هزار و یکصد و بیست و هفت هجری بگوله زنبورک کار او تمام شد
لارگد بود - اما بهادر خان و سلیمان خان (که هر دو باهم برادر
حقیقی بودند) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهی
می پرداختند - در همین سال پنجاه و یکم بمنصب در هزاری
رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد
اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان (که بهادر شاه بر تخت نشست)
سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور نامور و سال دوم پس

(۲) در [اکثر نسخه] بازید خان (۳) در [بعضی نسخه] تخت سلطنت *

از رسیدن پادشاه بدهانپور چون رعایا فریادی تظلم او بودند معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان جسته (رز محاربه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجری بقتل رسید - جز مایا اولاد نداشت - و اولین نام ابراهیم خان دشم - پس از فوت عم خود بخطاب بهادر خان سوافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان و عطای نقاره بلند آوازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیامد موبه‌داری دکن بداد خان مقرر گردید او نایب هیدرآباد شد و در عهد محمد فرخ سیر (که هیدر آبی خان دیوان دکن گشت) او را بفوجداری فرمانگر عرف کرنول معین ساخت - آرائل سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان آمده در جنگ با نظام الملک آصفجاه مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری بقتل رسید - پسرانش الف خان و زنده‌خان - اولین بفوجداری فرمانگر نامزد گردیده - و دومین جاگیر یافته همراه آصف‌جاه میگذرانید - هر دو در گذشتند و فوجداری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتی بدان کار می پرداخت - شعی (که بر لشکر ناصر جنگ شهید کلاه پوشان پهلپوری شهبخون آردند - و مصلحت انضباط از دست رفت) شهید مذکور او را از خود تصور نموده بجانب مئیش (۲) در [بعضی نسخه] حیدرقلی خان *

(که دست چپ بود) توجه گردید - چون بهادر خان با طرف

مخالف سازش داشت دیده و دانسته مطابق سنه (۱۱۶۳)

هزار و یکصد و شصت و چهار هجری بضرط بندوق شهید ساخت

و خود با هدایت محی الدین خان ساز صحبت کوک کرده

غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای دور اندیشی مدارا

می نمود اما پس از وصول لشکر برانچوتی متصل کرده حوصلها

بتنگی گزائید - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورد کشید

دران جنگ سردار مذکور بزخم تیر و از بگوله تفنگ در گذشت

و نعم ما قیل * (۳) * رباعی *

* هر کام که در جهان میسر گردد *

* هر گاه بپایان رسد ابر گردن *

* دایم نبود هیچ مرادے بکمال *

* چون صفحه تمام شد ورق برگردد *

در حالت تحریر رنمست خان عرف منصور خان برادر عالی

بهادر خان بفرجدارتی کرنول نامور و اوقات بسرمیبرد - با راتم

سطور آشنا سمی *

* دلاور خان بهادر *

محمد نعیم بیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

(۲) در [بعضی نسخه] براینچوتی - یا رانچور باشد که جائی مشهور است

(۳) در [بعضی نسخه] و نعم ما قیل *

عبد الحكيم بن مير عبد الرحيم بن مولانا كمال نيشاپوري سمى
 كه با مولانا جمال جد عنايت الله خان برادر ميشد . حسب اتفاق
 مولانا كمال از وطن برآمده در لاهور اقامت گزيده . و در سنه
 (۱۰۱۱) هزار و يازده هجري در گذشت . مرقد او بيرون بلده
 مزبور در سراى حاجي سياح است . مير عبد العزيز ابتدا نوكر
 نارا شكوه بود . چون روزى ملازم پيشگي يبارگاه خلد مكان آردن
 بناهوان شيخ عبدالعزیز نام خود ظاهر نمود . سال هفدهم بخطاب
 دلاور خان و بتدریج بمنصب دو هزارى ترقی کرده باخرت سرا
 شتافت . نامبرده بناهبر مصاهرت عنايت الله خان بخطاب
 پدر مخاطب گشته در ابتدای جاوس محمد فرخ مير برفاقت
 نظام الملك آصفجاء (كه بنظم دكن مامور بود) وارد آن الكا
 گردید . و پستتر بتجويز حسين علي خان امير الامرا بفرجدارى
 رايچور اختصاص پذيرفت . پس ازان همواره مبارز خان (كه باوى
 سلف ميشد) بچنگ آصفجاء كمر بست . و بعد كشته شدن او
 دستگير شده ديرين روابط آصف جاه را بر سر مررت آورده
 پرداختن او بر روزى كار آمد . بمنصب پانجهزارى متصاعد شد
 و در سنه (۱۱۳۹) هزار و يكصد و سي و نه هجري رخت بعالم
 بقا برد . طبيعت موزون و فكر درستى داشت . نصرت تخلص
 ميكرد . از سمى *

* بيت *

* مرگان بهم نيايد دلدار بے نقاب است *

* کی خواب میتوان کرد در خانه آفتاب است *

پسرانش کلانی محمد دلدار خان مظفر الدوله بهادر انتظام جنگ که در عمل نظام الملک آصف جاه بغوجدارمی سرا می پرداختند از چند سال چون تعلقه مزبور بتصرف مرهقه رفت پیش نظام الدوله آصف جاه حاضر شده ببخشیدگی سوبجات دکن مامور است و بر محور سطور عاطفت دارد - در می دل دلدار خان - که فوجدارمی بسواپتن مضاف سرا داشت - پستر پیش نظام الملک آصف جاه خود را رسانیده بهیر آتشی دکن سزافراز شد - سنه (۱۱۶۶) هزار و یک صد و شصت و شش هجری در گذشت - هر دو صاحب اولادند *

• دیانت خان •

میر علی نقی - خلف از جمند میر عبد القادر دیانت خان است - که برامتی و دیانت ثانی اذین داد صاحب خرد بود و در دوشی سهام سرکار پادشاهی راه هدایه و مسامحه نمی پیمود از آغاز سن رشد و تمیز بقیامت بدور گرامی قدر (که بعلاقه دیوانی دکن اتامت گزین معمر سلطانی بود) دیوانی صوبه خجسته بنیاد رو براه می نمود - بیونانی بلده نیز بالاصالت انضمام یافت - در اوان شباب نشه انتباه و آگاهی در سرش بختند شوق ارادت و انابت سر برزد - برهبری توفیق و قیادت سعادت

بخدمت واقف (موز بطون و ظهور میان شاه نور) که در پیشه بود
 دکان و دستگاه شیخی فحیده • مجردانه و متوکلانه میگذرانید)
 پیوست - و عقد قلبی با اانش بر زن - در همان سن و سال بمیامن
 انقاس آن بزرگ خود را از ملامی و مناهی باز داشته بدوخی اشغال
 این طایفه مدافیه اشتغال می درزید - و چون آن پیر نورانی بعالم
 جاردانی منزل گزید دانی عقیدت صافی اعتقاد مبلغ خطیر
 بر ترمیم و تعمیر مقبره ار صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار
 رونق دیگر افزود - که الآن در فدای شهر نضارت بهر مزارع دیگر
 (که مطاف ادالی و اقامی و یزار و یتبرک به اهل آن بلده
 باشد) نیست - هوای ایام امراس او و خلفایش (رزهای دیگر
 هم مثل چهار شنبه آخر ماه صفر مجسمه و هجوم از وضع
 و شریف میشود - و چون هر که از غربا بخدمتش می آمد
 در فلوس بدستش میداد (که رفته بحمام غسل کند) ازین روز
 شاه نور حمای میگفتند •

گویند این بزرگوار از نسب ر قوم خود و دین و پیشه خویش
 بهیچ یکی اطلاع نداده - مگر بتخمین و قیاس از فکاهی کلامش
 دریافته اند - که دولت مند زاده بود از سرزمین پورب - و مریدانش
 برانند که زیاده بر عمر طبیعی زندگی یافته - غریب تر آنکه سلسله
 بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیروی و • ریدی حرفه بر زبان
 نمی راند - بمخلصان و محبان تلقین ذکر و ارشاد شغلی میفرمود

پس از فوتش سلسله او جاری شد . خان صدائق نشان سید
 شهاب الدین نامی را (که از صوبه بهار بود - و صدائیه بخدمتگذارمی
 و پوستاری آن کامل الصفات قیام داشت) بجای نشینی تعیین کرد
 بعد از و همشیره زاده اش سید سعدالله بجایش نشست - الحال
 پسرش سید قطب الدین مشهور بمیان منجهای صاحب سجاده
 است - و در عین شباب بتجربید و عدم قائل آماده - بعلم
 نقلی و عقلی شناسا - و بافادات طلبه توجه فرما - باکثره مالکات
 رضیه آراسته - سیما بتواضع و حسن خلق بیش از پیش پیراسته *

بالجماء هم در عهد خلد مکان خان مذکور بدیوانی پیوسته و پسر
 بدیوانی برهانپور سرافرازی یافته بافزرینی منصب و خطاب خانی
 اعزاز اندوخت - و دران هنگام (که خلد منزل بموکب فیروززی
 امن افزای ساخت دکن گردید) باستلام سده خلافت مطرح عواطف
 پادشاهی گشت - ازانجا (که جوان نوی هیکل نمایان و بچودت
 طبع و رسائی ذهن باکثر فزون آشنا و در هر چیز صاحب اختراع
 و ابداع بود) ببودن حضور (که مشعر و مبشر ترقیات و مقدمه
 افزایش درجات است) مکلف شد - خان مزبور از رطن درستی
 بحسب جاه نپرداخته دل نهاد اقامت رکاب نمیشد - بوی
 کوتاه نظر بکج بینی و غلط حمی خویش گمان کیمیا سازی بدر
 برده بر زبانها افکندند - حتی بعرض پادشاه هم رسید - حال
 آنکه نه گاه دودے از زبوق و کبریت بدماغش خورده - و نه

بوئی از مس و رصاص بمشامش رسیده - مگر گاهی برسم العباب
 و شگفتی نمائی از تردستیها در شکن کاغذ روپیه تعبیه میکرد
 و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و روپیه
 برمی آورد - در بادی النظر بحضور حیرت می افزود - و همین
 قدر مناشی شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد منزل بوقت
 مراجعت از دکن ادرا باجبارد اکراه کشان کشان تا قریب اجین
 برد - قضا را درین ایام مرشد قای خان میرزا هادی (که از بنگاله
 آمده بدیوانی دکن سرفرازی یافته) چون دلش پایند آنولایت
 بود باستعفاى خدمت جدید بحصول مآمنای خویش کامیابی
 جست - مشارالیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التفات جان تازه
 در قالب آن شوق فرسودۀ وطن دمیده دیوانی مذکور را بنام والد
 خان مزبور (که بحراسمت قلعه ارک خجسته بنیاد می پرداخت)
 مقرر ساخته برغم خانخانان (که بیشتر باعث توقف بود) بتقریب
 فیایت پدر از پیشگاه سلطنت برخصت موطن مالوف فائز^(۳)
 و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر اهرام حضور
 بسته یکران عزیمت براه نوردی در آورد - حیدر علی خان خراسانی^(۴)
 دیوان منصوب دکن (که در استقلال ثانی نداشت) در اکبرآباد
 دو چار گشته حسب الحکم پادشاهی همراہ خود برگردانید . کارشهای

(۲) در [اکثر نسخه] آبی و رصاص (۳) نسخه [ب] وطن (۴) در
 [بعضی نسخه] حیدر قلی خان .

بیجا مضطرب داشتی - در همان ایام والد ماجدش و دیانت حیات سپرده بود - توایب نظام الملک فتح جنگ ناظم آندیار تجویز قلعه دارسی قلعه ارک بزم خان مومی الیه ارسال حضور نموده پس از پذیرائی دخیل کار گردانید - و بعد ازان (که امیر الامرا حسین علی خان ^(۲) ماسکت برهانپور را مضروب خیام فیروزی گردانید) بر طبق قرار داد برادر خود سید عبدالله خان دیوانی دکن را بخواجگان مسطور تفریض فرمود - و باعزاز و اکرام مولود بذواخت - و بعطای خطاب دیانت خانی نام آور ساخمی *

و چون عزیبتی هندوستان نصب العین همت آن نوئین عظیم القدر گردید اورا (که پدای عزل درآمده بود) طوعا و کرها همراہ گرفته پس از خلع و قلع فرخ سیر بعطای دیوانی خالصه و منصب چهار هزارمی بلند رتبه گردانید - [از آنجا] که خان مشارالیه از سن سبا در خصمه بنهاد (که بنا بر قرب معسکر پادشاهی هارسه پیش نداشته - و از هم بداس بودن پدرش در حضور بیشتر مراعات می نمود) بمرجعیت و خود سومی گذرانیده خودکرتبعیمک و شناسای مزاجدانی نبود] چارو ناچار در استرهای سردار که گزیر نداشت می کوشید - اما بهواشی مطلق نمی ساخت - (آهه رتن چند) که در مزاج هر در مدار السلطنت جا کرده بود (غبار آلود کدورتی شده کار شکنیها پیش گرفت) - و آخرها بسعایمی او پاره (۲) در [بعضی نسخه] خان بهادر *